

چرا گروس؟

آنچه باعث شده تا در خور وقت و حوصله وسن و سال خود چندی درباره شاعر معاصر، گروس عبدالملکیان بنویسم، نوعی حس کنجکاوی و میل شخصی‌ام بوده و این میل وقتی شدت و وسعت یافت که به خواندن مصاحبه او در کتاب «گزینه اشعارش» درنشر مروارید پرداختم؛ انگار خودم دارم با خودم حرف می‌زنم. در پرتویافتن سختی در نگاه به شعر و شاعر، مشغول خواندن حرف‌ها و شعرها که شدم، دیدم اگر بخوام کتابی تعلیمی برای هنرجویان شعر بنویسم یکی از شاعرانی که می‌توانم شعرش را شاهد ومثل بیاورم اوست. البته این بدان معنا نیست که دارم می‌گویم گروس بزرگترین وبهترین شاعر معاصر است. او یکی از شاعران خوب وموق معاصر است. حالا نه اینکه بخوام برای نگاه ونوشته‌ام با نام‌ها اعتباری به عاریت گرفته باشم اما یادی می‌کنم از زنده یاد منوچهر آتشی. در غوغای آغاز جشنواره‌ها از او پرسیدم: منوچهر من که در جریان نیستم، این گروس کیه که همه جایزه‌ها را می‌بره؟ منوچهر گفت: هرمز این پسر خیلی شاعره. گفتم: چطور؟ گفت: بابا سنی نداره. یادش بخیر. حالا که شعرهای ۱۵ تا ۲۰ سالگی گروس را در بخش اول گزینه اشعارش می‌خوانم به او درود می‌فرستم و به گروس آفرین.

شعر گروس آمیزه هوشمندانه‌ای از استعداد و دانش پرورده و درونی شده پیرامون دنیای شعر و شعر معاصر است و همچنین استفاده همراهِ با فراست از امکانات درون ذاتی و منحصراً به فرد خود از عناصر بیرونی. او توفیق‌های موقت را تنها در صورت استمرار کار شاعر ارج می‌نهد و به آنها غره وقائع نمی‌شود که حتی در صورت کم کردن هدف ذاتی شعر که خود شعر است، آنها را زیباتر بهم می‌داند. در حرف‌هایش روی ترکیب یا عبارت «شاعر واقعی» تکیه و تأکید می‌کند. همان که هولدرلین خطاب به مادرش می‌گوید: «مادر، من شاعرم. نه دانشمند وتاجر». شعر او حاکی از فرآیندی است که هم مولود وهم مولد است. یعنی با بهره‌مندی از فرآیندهایی‌تا رسیدن به فرآیندی شخصی وقابل تأمل. من شعر گروس را شعری کارگاهی دیده‌ام. شعری ساخته شده از مجموعه شعرهای کوتاه مستقل ودر عین حال دارای ارتباطی ارگانیک بین بندها. بندهایی مثل: «عشق، پیچکی ست که دیوار نمی‌شناسد»

«کدام پل در کجای جهان شکسته است / که هیچ‌کس به‌خانه اش نمی‌رسد»

«شب هرچه تاریکتر، ستارگان روشن‌تر»

که هر یک برای خود شعرهای کوتاهی هستند که با بندهای دیگر شعر ارتباطی ارگانیک می‌یابند. دیگر اینکه بگذارید برای شعر او دو، سه صفت «گوارا» «مطبوع» و «پیش برنده» را استفاده کنم.

این صفت‌ها را از این جهت آوردم، که در حالی‌که داشتم گروس را می‌خواندم، کتاب‌هایی از شاعران دیگر هم می‌خواندم که البته عزیزو دوست هم هستند. واقعاً هر کاری کردم نتوانستم آن چند کتاب را تا آخر بخوانم ومثلاً در این میان شاعری هم بود با قلم توانا در نقد وراانه رفرنس و... نه اینکه ذهن وسلیقه‌خودم را معیار یامیزان قرار داده باشم با این حال گفتم فلانی عیب از خود شماس، شاید. اما علاقه‌مندان به شعر وشعر گروس مخصوصاً می‌توانند با شعر او در حد خود ربط وپیوند پیدا کنند. من می‌خواهم روی نکات دیگری نیز درنگ داشته باشم وبگویم که کامل‌ترین یا یکی از مناسب‌ترین چهره‌هایی که امروز در شعر تشخیص داده‌ام، اوست. یعنی اشاره کردم که یافتن نوعی سختی مرا مصمم‌تر کرد ولی فراتر از این جنبه نگاه شخصی، اینها را در ارتباط با جریاناتی شعری بیان کردم که حدود نیم قرن واندی از نزدیک وبه‌شکلی مستمر شاهد فعالیت‌شان بوده‌ام. حالا به این نکات به‌شکلی مشخص‌تر اشاره می‌کنم: ۱. چهره گرفتن: شاعران نسل بلافضل نیما معمولاً درفاصله سنی ۲۰ تا ۴۰ سالگی چهره می‌گرفتند. یعنی شاعری چون آتشی دور از مرکز در ۲۷ سالگی، رؤیایی ۳۲ سالگی، شاملو که در ۴۰ سالگی به‌عنوان جوادن مرد شعر امروز، منظوم‌اماز چهره گرفتن یادآوری این نکته است که قریحه واستعداد ونوع آنها به تنهایی کافی نبود. همان‌طور که گروس شعر ۱۵ تا ۲۵ سالگی اش گویای استعداد ذاتی اوست، این استعداد اما در پرتو پشنگار ومطالعه و... به مرحله‌امروزی در ۴۰ سالگی رسیده است. ۲- مستقل بودن: او در ذیل هیچ عنوان وگروهی نبوده ونیست وتنها به شکلی متمرکز به‌کارش پرداخته ومشغول است، چراکه توقع او در فردیت وتشخص است که برآورده می‌شود. کما اینکه در ژانرها ونحله‌ها هم معمولاً یکی، دونفر شاخص هستند. ۳- در عین حال او شاعری است که متعهدترین وغمخوارترین شعر را درباره انسان می‌سراید، هرگز اما به شععارزگی وگویش سیاسی محض تن نداده ونمونه‌های این بحث در شعرهایش فراوانند. ۴- در شعر او می‌توان مؤلفه‌های ادعایی بعضی حرکت‌ها را دید. لیکن به‌شکل وشویه خود شاعر، یا مثلاً جزئی‌نگری او در شعر به گونه‌ای بنیادی وریشه‌ای است. این را گفتم یادم آمد بگویم که شعر او نوعی نگاه تقطیری و گوهری به رویدادهاست، بخوام نمونه بیاورم باید بر بسیاری از شعرها تأکید کنم. ۵- صداقت وجسارت شاعر: اگرچه دیگران هم می‌توانستند برخی تأثیرات‌شان را بر اوبعداً وبعضاً فرا یاد آورند، خود شاعر اما این راپیشاپیش گفته واین ناشی از صداقت، جرأت واهم مهمتر اعتماد به نفسی است که شاعربابت کار خود دارد. این یکی از خصیصه‌های مشترک همه شاعران حرفه‌ای است.

واما اگر این شرایط جهنمی به پایان برسد و من زنده بمانم خواهم گفت ونوشت که شاعران واقعی بواسطه شعر وزیست‌شان است که یافته ودریافته می‌شوند، نه از خود گفتن. خودیامیرانگاری، بیانیبه دادن، بیانیبه‌هایی که به ناگزیر تن به‌نسخ وفسخ خود خواهند سپرد وهرگز تا همیشه نسل‌های شعری مرعوب وشقیقه این کنش‌های غیر ضروری وغیرشاعرانه نخواهند ماند. گروس عبدالملکیان در پرتو فردیت خود است که نامی اضافه شده بر نام‌های برجسته شعر معاصر است. البته که امکانات او در عرصه شعر در رشد وثبت او مؤثر بوده وهست. چنانکه بوده‌اند وهستند استعدادهای دیگری با قریحه‌ای بالا اما هوش مراقبت از خود، هوش کم بها وکم قیمتی نیست. توفیق بیشتر او را صمیمانه خواهمان.

یادداشت



هرمز علیپور شاعر

گروه فرهنگی/ انتشار گزیده شعر گروس عبدالملکیان توسط نشر پنگوئن که از معتبرترین ناشران ادبی جهان است، اتفاق قابل توجهی است. این مجموعه که محصول همکاری احمدنادعلی زاده به عنوان مترجم وایدا نوری شاعر و مترجم امریکایی است بانام «تکیه دادن به دیروقت» منتشر شده است که دست‌چینی از دفاتر شعر پیشین شاعری می‌باشد. استقبال نشر پنگوئن از شعر شاعران امروز که تاپیش از این صرفاً به فردوسی وخیام وسعدی وحافظ پرداخته بوده از آن رواهمیت دارد که شعر امروز ایران یابودیشینه درخشان شعر فارسی چندان در جامعه جهانی ادبیات شناسان نیست

وبه نسبت دیگر ملل نامکشف باقی مانده است. ترجمه شعر امروز ایران اولویت بیشتری از ترجمه شعر جهان به فارسی دارد. کم رنگی حضور شعر امروز ایران در مجامع بین المللی هر چند دلایل متکثری می‌تواند داشته باشد اما شاید بتوان مهم‌ترین آن را ترجمه‌های نامطلوب ادب وکم توجهی به اصل بهره‌مندی از ظرفیت‌های شعر کلاسیک فارسی عنوان کرد. در این شماره از سه شنبه‌های شعر با معرفی کتاب «تکیه دادن به دیروقت» یادداشت‌هایی را در چرایی موفقیت شاعر و راهکارهایی برای بهبود شعر امروز به مخاطبان تقدیم خواهیم کرد.



■ «کدام پل» دختران شهر به‌روستا فکر می‌کنند دختران روستا در آرزوی شهر می‌میرند مردان کوچک به آسایش مردان بزرگ فکر می‌کنند مردان بزرگ در آرزوی آرامش مردان کوچک می‌میرند کدام پل در کجای جهان شکسته است که هیچ‌کس به‌خانه اش نمی‌رسد

■ «خُرده‌های تاریکی» در سایه چیزکی که نیست نشسته است و چیزکی که نیست را ورق می‌زند.

او تکه تکه بیدار می‌شود

وتکه تکه راه می‌افتد

وتکه‌های بسیارش، مرگ را کلافه کرده است انگشت اشاره اش که از آسمان می‌گردد

اجازه می‌گیرد

از اومی پرسد:

غروب، جز برای غمگین کردن

به چه دردی خورد؟

-همین!

پرسی که پاسخ است

تا بلند زنده می‌ماند

پس رهایش کن، بگذار برو!

دیوانه است او

که هر بار حرف می‌زند

دیوار به سمت دیگرش نگاه می‌کند

دیوانه است او

که همچنان به‌کندن شب ادامه می‌دهد

و خُرده‌های تاریکی را

زیر تخت پنهان می‌کند

دیوانه است او

که گفته بود می‌رود

امارفت

و گفته بود می‌ماند

اماماند

و گفته بود می‌خندد

اما خندید

دیوانه است او

که رفتن و ماندن و خندیدن را بی خیال شده

به‌کندن معنی «اما» فکری می‌کند

دیوانه باید باشد

که با طناب

او را به سپیددم بسته‌اند

دیوانه است او

که دیروز تیربارانش کرده‌اند و

هنوز به فرار فکر می‌کند

■ سه‌شنبه ۲۱ مرداد ۱۳۹۹

■ سال بیست و ششم

■ شماره ۷۴۱۶

۱۵

شعر

شاعری خارج از فرمول‌های مرسوم شاعری

حافظه در امدت شعر خوان‌هاست که درباره توفیق واعتبار یک شاعر، می‌تواند میزان قابل اعتناتری باشد. لیکن این نکته مانع از این نیست که با معاییر زیباشناسانه وتاریخی، به بررسی شعر یا مجموعه شعرهای یک شاعر بنشینیم. گروس عبدالملکیان در هیاهوی زبان‌ورزی در شعر و گرایش شاعران متوسط به توانمندی‌های فرمول زبان وقالب، بار دیگر اعتبار واهمیت ناخودآگاه فعال و خلاقیت شاعرانه را یادآوری کرده است. این خلاقیت، در تخیل، نوع نگاه و پرداخت روایی اشعار اوست: «شکارچی نمی‌داند/ که سال‌ها در روشن‌بال بال خواهیم زد/ و کودکانش کم‌کم/ به قفس بدل می‌شوند». از جلوه‌های خلاقیتی که گفته شد یکی عنصر غافلگیری است که نبض روایت‌هایی است که در جان مخاطب باقی می‌ماند و از مبانی لذتبخشی آثار می‌توانند بود که تأثیر شمس لنگرودی را در این شگرد شاعرانه در اشعار گروس می‌شود دید: «چقدر به‌ها محتاجم/ هوادر سرنگی کوچک»

«این بار پیامبری بفرست/ که تنها گوش کند»

منظر تازه گروس در به کارگیری عناصر آشنا، تلمیحات ویادآوری‌های ادبی نیز طعم غریب‌آشنایی ایجاد کرده است. مؤلفه‌هایی مثل دریا، عنکبوت، مار و عصا قصه‌های آشنایی را تداعی می‌کنند که روایت خطی آنها به سیلان ذهن تبدیل شده است و در اشاره‌ها نیز حتی صراحت نیست:

«ودریای شهرمان چنان خسته‌است که عنکبوت برموج‌هایش تار می‌بندد»

«کاش کسی این مارها را عصا کند»

درهم آمیختن جهان زنده اطراف باتصویری موزای از یک فیلم سینمایی که می‌بینی یا در حال ساخت است، که گویی تقدیر و ناگزیری جبر اجتماعی یا حتی سیاسی است. قطعه «پارانویا» از کتاب «حفره‌ها» مصداقی کامل برای ویژگی‌هایی است که با خواندن اشعار گروس عبدالملکیان دریافت می‌شود. بیرونی ندارد که با عناصر بسیار ساده و دم دست که گزاشی مستند و جزئی از واقعیات زندگی معاصر می‌کنند، جهان شاعرانه خود را بسازد و ترکیبی بدیع وملسومتأثیر گذار بیافریند؛ مثل همین شعر پارانویا: «دریا را مچاله می‌کنم/ می‌گذارم زیر سر/ زل می‌زنم به مگویا سیاه چسبیده به آسمان/ و بانوار جبر جیرک به خواب می‌روم،/ نوار را که برگردانند/ خروس می‌خواند...»

شاعربه تبع‌تعلیم‌نما که در شعر رابه روی همه واژه‌ها باز کرد، محدودیتی در به کار بردن کلماتی که بعضی غیر شاعرانه محسوب می‌شوند قائل نیست؛ کلماتی مثل: دستمال کاغذی، هواپلما، نت، بهتوون، رنگ تلقن، فیلم، روانشناس، چاقو و... این نکته وقتی ارزش ادبی می‌یابد که واژه‌ها کاربرد ی شاعرانه بیابند و شعر را به ابتذال وعوام‌پسندی فرو نکاهند. جذابیت وقابلیت شعر گروس همین جاست. خرده‌گویی‌که از عواقب احراف بخشی از شعر مخاطب محور معاصر است در شعر او نیست. این است که عبارت‌های شعری اواندیشه‌ورانه است. گرفتار جزئیات نیست؛ اما انتزاع واندیشه‌های نافهم‌یدنی نیز در اشعار او وجود ندارد. شعر گروس عبدالملکیان به مجموعه گسترده‌ای از بیان انسانی ساده و در عین حال عمیق وجذاب تبدیل شده است. سادگی زبان وبیان گروس، به معنی سادگی تفکر یا سادگی موضوع ومضمون شعر نیست. او مخاطب شعر خود را تربیت کرده است که از شعر گروس، زیبایی، نگاه تازه وغافلگیرکننده؛ وسختان بزرگ ومهم‌والبنه ملموس دریافت‌کنند. همین نکته باعث می‌شود گاهی در شعر او رفتارهای خاص زبانی می‌بینیم که چندان خوشایند دلبستانان این شعر نیست. لافلاز از یکدستی زبان اومی‌کاهد:

«پدیدار می‌شوی در دیدارها»

«ها که هوا یی‌ام کرده/ هوا/ که حواسش نبود این شعر است»

«اسب‌ها چنان می‌دویدند/ که یال موج وموج بال/ شعر را به هم می‌زد»

دوری از زبان‌ورزی در شعر گروس، ترجمه اشعار او را ممکن کرده است تا جایی که به متن او آسیب شعری وارد نشود. در شعر گروس، لحظه‌لحظه اتفاق رخ می‌دهد. شعر مهیجی که هر اتفاق آن قابلیت این را دارد که شعری کامل باشد. کلیت معنایی-روایی کلام، سادگی واستقلال بندها بدون آنکه پیوندشان با بخش‌های دیگر شعر گسسته شود، موجب ایجاد این ویژگی‌اند. به بندهایی که از شعرهای مختلف گروس عبدالملکیان انتخاب شده‌است بنگریم. هر کدام گویی شعر کاملی هستند:

«جنگل/ تنها یک درخت است/ که در هزاران شکل/ از خاک گریخته است»

«کدام پل/ در کجای جهان شکسته است/ که هیچ‌کس به‌خانه‌اش نمی‌رسد»

«مگر چندان بار به دنیا آمده‌ایم/ که این همه می‌میریم»

«دردی ست/ خون جوان بماند و/ پایت پیر شود»

«کلیدهای گمشده روزی پیدا خواهند شد/ با قفل‌های گمشده چه کنیم؟»

و از این دست فراوان است. وهمین نکته است که شاید موجب شده است که شعرهای کوتاه گروس بیش از شعرهای بلندش شناخته شده باشند. گو اینکه در هر شعر بلند او چند شعر کامل کوتاه است. ونیز همین موجب رواج اشعار او در فضای مجازی‌ست. گذران عمر، جنگ واعتبار واحترام طبیعت از موضوعات اصلی ومورد علاقه گروس است. مقابله انسان وجهان مدرن دست‌ساز بشر (بلیت قطار رایاره می‌کنم... یا ماری بزرگ‌مخ‌ورده است/ من اما باید در ایستگاه صادق‌پساده شوم...) وجنگ که ویرانگر است فقط پنج دقیقه/ از خارخیزهای پلین آمدم؛ با بمب‌های شیمیایی سرفه نکردم/ فقط پنج دقیقه/ از تاریکی مرخصی گرفتم/ تا تارایت شعری عاشقانه بنویسم... یا: من بچه‌بودم/ مادر ظرف می‌شست/ و پدر با سیبل سپاهش به‌خانه‌بر می‌گشت/ بمب‌ها که می‌باریدند/ هر سه بچه‌بودیم/ وجنگ که مرگ آفرین است (نفس بکش لعنتی/ نفس بکش/ نفس... / دکتر سرش را تکان می‌دهد/ پرستار سرش را تکان می‌دهد/ دکتر عرقش را پاک می‌کند/ ورشته‌کوه‌های سبز/ بر صفحه مانتیور/ کویر می‌شوند) در شعر اوبسیار مؤثر وجذاب است. ومی‌ماند عشق که همه‌چیز کویی در آن قرار است. شعر گروس عبدالملکیان شعری‌ست که قابلیت ارتقا وتکامل دارد. اینکه شعرش خواننده دارد ودهان به دهان می‌گردد، ایجاب می‌کند که اولویت جز حفظ همین که هست وارتقای آن نداشته باشد. او انسان امروزی است. خوب است که انسان است. خوب است که امروزی است؛ وخوب است که گروس عبدالملکیان شاعر است.

می‌شویم. گسست از گفتمان دنیای واقعی و پرتاب شدن به گفتمان دنیای مجازی، گفتمان چشمگیری را رقم زده‌است: پيله‌های بسیاری دیدهام/ آويزان از درختی/ در جنگل‌های دور/ افتاده بر لبه پنجره/ رها در جوی‌های خیابان هر چه فکر می‌کنم اما/ یک پروانه بیشتر در خاطر من نیست/ مگر چند بار به دنیا آمده‌ایم/ که این همه می‌میریم؟ چند اسکاسن مجاله/ چند نخ شکسته سیگار/ آه! بلیت یک طرفه!/ چیزی غمگین‌تر از تو/ در جیب‌های دنیا پیدا نکردم/ام - به‌خشید این بلیت...؟! - پس گرفته نمی‌شود. / پس بادها رفته‌اند؟! / پس این سو ی گفتمان عشق و زیبایی می‌گراید. طوری که تقابل وتناظر این دو گفتمان، گفتمان‌های زیباو خیره‌کننده می‌آفریند: فراموش کن/ مسلسل را/ مرگ را/ وبه ماجرای زنبوری بیندیش/ که در میانه میدان مین /به‌جست‌وجوی شاخه‌گی است/ (برنده‌پنهان، ۵۴). در سروده «بلیت یک طرفه» از مجموعه «سطرها در تاریکی جا عوض می‌کنند» با تقابل ناگهانی دو جهان موزای واقعیت ومجازی وروبه‌رو به‌خانم‌ام برو/ چشم‌هایم را ببند/ شمع‌ها را خاموش کن/ و در نور

مثلاً در بخش دوم سروده «تاریکی غار» گفتمان «پیشرفت وتکامل انسانی» بی‌درپی دچار گسست شده وجای خود را به گفتمان «جنون وناپودی» می‌دهد. این گفتمان در ناگهان بر تمامی ابعاد معنایی-حسی شعر سایه می‌افکند: از همین رهگذر، صور معنایی تازه وخیره‌کننده‌ای ظهور می‌کنند که فرو می‌رود/ و آن‌گاه به دنبال نقطه‌ای روشن می‌گردد و آن‌گاه/ به دنبال نقطه‌ای روشن/ دیوانه می‌شود/ و آن‌گاه به دنبال نقطه‌ای روشن/ برق را اختراع می‌کند/ آن‌گاه با برق خودکشی می‌کند(ص ۱۳).

نیز در شعر کوتاه زیر، شاعر با گسست از گفتمان جنگ وزشتی به سوی گفتمان عشق و زیبایی می‌گراید. طوری که تقابل وتناظر این دو گفتمان، گفتمان‌های زیباو خیره‌کننده می‌آفریند: فراموش کن/ مسلسل را/ مرگ را/ وبه ماجرای زنبوری بیندیش/ که در میانه میدان مین /به‌جست‌وجوی شاخه‌گی است/ (برنده‌پنهان، ۵۴). در سروده «بلیت یک طرفه» از مجموعه «سطرها در تاریکی جا عوض می‌کنند» با تقابل ناگهانی دو جهان موزای واقعیت ومجازی وروبه‌رو

شمعدانی‌ها بخوان: / تنم را با شعر بشنویید

آخرین تلاش‌هایم را/ از زیر ناخن‌هایم پاک کنید/ سکوت‌م را ادامه دهید/ آن قدر که اقتادان تار مویم را/ چون سقوط درختی در جنگل بشنوید/ چند دقیقه همان‌جا بنشینید/ وبعد... / مرا در شکم مادرم خاک کنید (۶۳-۲۲)

سطر غافلگیرکننده یپایانی از رهگذر گسست گفتمان مرگ و روی آوردن به گفتمان «تولد دوباره، به‌ظهور گفتمان‌های شگرف وشگفت انجامیده است ونیز تقابل بین برد وباخت در سروده ۷ از همان مجموعه:

نشسته‌ام/ با شب قمار می‌کنم/ و هر چه می‌برم/ تاریک‌تر می‌شوم (ص ۲۰).

شعر گروس، جشنواره باشکوه مکاشفات ناب شاعرانه ونمایشگاه دائمی لحظه‌های شگفت و گاه دور از دسترس است، گاه از رهگذر گسست گفتمانی و گفتمان‌سازی و گاه زاییده ترندها وتکنیک‌های هنری متنوع دیگر.